

عقل و دین، مدرسه نور الثقلین، سال پنجم،

شماره نهم، پائیز و زمستان ۹۲

سخن آغازین

اعقل صحابه کیست؟

هیأت تحریریه

چکیده

یکی از فضائل برجسته آدمی عقلانیت است. بدون شک، هر که عقلش کامل تر است، بر دیگران برتری دارد. قطعاً صحابه پیامبر اعظم ﷺ به لحاظ عقلانیت یکسان نیستند. با سیری در معارف اسلامی و آثاری از اندیشمندان معلوم می‌شود که عقل به یک لحاظ به عقل نظری و عقل عملی، و به لحاظی دیگر به عقل جزئی و عقل کلی، و به لحاظی دیگر به عقل فطری و عقل اکتسابی، و به لحاظی دیگر به عقل قدسی و عقل زمینی قابل انقسام است.

مدعای این نوشتار این است که امام علی علیه السلام پس از پیامبر اعظم ﷺ به لحاظ عقل نظری و عقل عملی و به لحاظ عقل فطری و کلی و قدسی بر همه صحابه، و طبعاً بر همه امت برتری دارد. کوشش شده است که با بررسی شواهد و قرائن و ادله، مسأله این مقال اثبات گردد. **واژگان کلیدی:** عقل نظری و عملی، عقل فطری و اکتسابی، عقل کلی و جزئی، عقل زمینی و قدسی، امام علی، صحابه.

عقل و دین، سال پنجم، شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲ ►

انسان‌ها از لحاظ خلقت، همه از خاک و از یک پدر و مادر آفریده شده و از کرامت ذاتی برخوردارند و هرگونه فضیلتی که خدای متعال به نوع انسان عطا فرموده، میان همه افراد انسان مشترک است، و نوع انسان را از سایر انواع حیوانی تمایز و برتری می‌بخشد.^۱ (إسراء/۷۰).

در عین حال، افراد انسان از لحاظ استعداد مختلفند، و اگر استعداد آن‌ها به‌طور صحیح به کار بیفتد، از فضایل اکتسابی برخوردار می‌شوند. این‌جاست که انسان‌هایی که از فضایل اکتسابی برخوردارند، بر سایر هم‌نوعان خود برتری دارند. قرآن کریم با ملاکاتی از قبیل تقوا، جهاد، هجرت، دانش و ایمان، برتری برخی از انسان‌ها را بر برخی دیگر تصدیق کرده است.^۲

انسان‌ها همه از استعداد عقلی برخوردارند. این استعداد مایه برتری انسان بر حیوانات است. اگر برخی از انسان‌ها از عقلانیت قوی‌تری برخوردار باشند، بر هم‌نوعان خود برتری می‌یابند. اگر انسانی خلق شود که عقل کل باشد، بر همه انسان‌ها برتری دارد. پیامبر گرامی اسلام ﷺ را عقل کل می‌نامند؛ از این جهت بر همگان - حتی از پیامبران پیشین - برتر است؛ زیرا «خدا هیچ پیامبری مبعوث نکرد، مگر این‌که عقلش را کامل کرد و عقلش از تمام افراد امتش کامل‌تر بود».^۳ (قمی، ۱۳۵۵ق، ج ۲، ص ۲۱۴)

درباره برتری عقلانی پیامبر مکرم و رسول معظم اسلام ﷺ گفت‌وگویی در بین مسلمانان نیست. زیرا پیامبر باید دارای خصوصیتی باشد که سایرین از آن محرومند.^۴ (نگ: ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۴۴۲ و ۴۴۶).

صحابه آن بزرگوار نیز به لحاظ مصاحبت و اطاعت و خدمت، از فضیلت ویژه‌ای برخوردارند. و به‌طور قطع، همه آن‌ها یکسان نیستند. در این‌جا می‌خواهیم این نکته را بررسی کنیم که کدام‌یک از آن‌ها برتر از سایرین است، و

صد البته که نه از جمیع جهات، بلکه تنها از جهت عقلانیت. طبیعتاً کسی که عقلش بیشتر است، علمش هم بیشتر است، ولی ما بررسی برتری علمی را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

مدعای ما این است که اعقل صحابه امام علی علیه السلام است. برای اثبات این مدعا دو راه پیموده‌ایم: یکی راه مطالعه گفتار خود آن حضرت، و دیگری مطالعه مطالبی که دیگران ارائه داده‌اند.

پیش از آن که راجع به اثبات مدعای خود بحث کنیم، ناگزیریم درباره عقل و کاربردهای آن توضیحی ارائه دهیم:

۱- عقل نظری و عقل عملی

کار عقل نظری، تعقل در حوزه نظر و بود و نبود اشیاء و کار عقل عملی در حوزه عمل و باید و نباید افعال است.

این‌ها برای نفس آدمی به منزله دو بال یک پرنده‌اند. پرنده‌ای که از هر دو بال یا یکی از آن‌ها محروم است، نمی‌تواند در فضا به پرواز درآید.

نفس آدمی نیز اگر از عقل عملی و عقل نظری هر دو، یا یکی از آن‌ها محروم باشد، نمی‌تواند در فضای بی‌کران عقلانیت یا تکامل نظری و عملی به پرواز درآید.

و صد البته که نظر، زیربنای عمل، و جهان‌بینی، پایه و مبنای ایدئولوژی است، و به همین جهت است که طاعات و عبادات اهل نظر، بر طاعات و عبادات غیر اهل نظر برتری دارد.

ابن سینا معتقد است که هرکس به لحاظ عقل عملی به مقام عدالت برسد، -که جامع عفت و شجاعت و حکمت است- و از حکمت نظری برخوردار باشد، اهل

سعادت است. چنین کسی اگر از خواص و اوصاف نبوی نیز بهره‌مند گردد، ممکن است رب‌النوع انسان باشد و اگر عبادت غیر خدا مجاز باشد، باید او را پرستید. او سلطان این عالم و خلیفه خدا در روی زمین است.^۵ (نگ: همان، ص ۴۵۵).
در روایات آمده است که: یک ساعت فکر کردن از شصت سال عبادتی (که فاقد تفکر است) برتر است.^۶ (مجلسی، ج ۶، ص ۲۹۳).

برخی از عرفا بر این باورند که انسان با سه چیز اهل عبرت و بصیرت می‌شود: حیات عقلانی؛ معرفت روزگاران؛ دوری از اغراض. (انصاری هروی ۱۳۶۱، ص ۳۹).

لقمان حکیم به فرزند دلبندش می‌گفت: «نزد خدای متعال گرامی‌تر از عقل، چیزی نیست». (لقمان، ۱۳۹۱، ص ۷۰).

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ فرمود: «ما پیامبران، با مردم به اندازه عقولشان سخن می‌گوئیم».^۷ (قمی ۱۳۵۵ق، ج ۲، ص ۲۱۴).

عین القضاة می‌گفت: «عقل؛ میزانی صحیح است و احکام آن صادق و یقینی است که دروغی در آن راه ندارد». (یثربی، ۱۳۷۷، ص ۳۷۳).

۲- عقل طبیعی و عقل اکتسابی

امام علی علیه السلام فرمود:

«العقلُ عقلان: عقلُ الطَّبعِ و عقلُ التَّجْرِیةِ». (مجلسی ۱۳۶۵ق، ج ۷۸، ص ۶، ح ۵۸).

عقل دو قسم است: عقل طبیعی و عقل تجربی (یا اکتسابی).

در نهج البلاغه به صورت زیر آمده است:

العِلْمُ عِلْمَان: مَطْبُوعٌ و مَسْمُوعٌ و لَا یَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ یَكُنْ مَطْبُوعٌ. (حسینی

خطیب، ۱۳۹۵ق، ج ۴، ص ۲۵۵).

علم دو قسم است: علم طبیعی یا فطری و علم مسموع یا اکتسابی، و اگر علم طبیعی نباشد، علم اکتسابی سودی ندارد.

غزالی از آن حضرت چنین نقل کرده است:

رَأَيْتُ الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ فَمَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ إِذَا لَمْ يَكُ مَطْبُوعٌ كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ وَ ضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ. (همان).

عقل را دو گونه دیدم: طبیعی و اکتسابی. در صورتی که عقل طبیعی نباشد، عقل اکتسابی را سودی نیست. چنان که اگر چشم نابینا باشد، نور خورشید نفعی ندارد.

عقل طبیعی، همان استعداد عقلانی ذاتی انسان است که در سرشت او تنیده شده، و به او مجال می‌دهد که در میدان اکتساب، تعالی و تکامل یابد و بتواند از محفوظات و مطالعات و آموزش از معلمان و استادان هرچه بیشتر بهره‌مند شود و به کار گیرد. کسی که از استعداد عقلانی ضعیفی برخوردار باشد، از انباشتن محفوظات و کثرت مطالعات و ادامه تحصیلات، بهره‌ و افری به دست نمی‌آورد.

امام علی علیه السلام به لحاظ عقل طبیعی، از استعداد بی‌نظیری برخوردار بود و به همین جهت، از کلام خدا و گفته‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که یگانه استاد و تنها مرادش بود، حداکثر بهره را گرفت و به مرتبه‌ای رسید که کلامش دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق بود. (ابن ابی الحدید ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲۴). او در رأس فضایل و سرچشمه کمالات و پیشتاز میدان جمال و جلال بود. (همان، ص ۱۷).

برخی از اندیشمندان اسلامی با الهام گرفتن از کلام ماندگار امام علی علیه السلام درباره عقل مطبوع و عقل مسموع داد سخن داده‌اند:

عقل دو عقل است: اول مکسبی
 از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر
 عقل تو افزون شود بر دیگران
 لوح حافظ باشی اندر دور و گشت
 عقل دیگر بخشش یزدان بود
 چون ز سینه آب دانش جوش کرد
 و ره نبخش بود بسته چه غم
 عقل تحصیلی مثال جوی‌ها
 راه آبش بسته شد، شد بی‌نوا
 که در آموزی چو در مکتب صبی
 از معانی وز علوم خوب و بکر
 لیک تو باشی ز حفظ آن گران
 لوح محفوظ اوست کو زین در گذشت
 چشمه آن در میان جان بود
 نه شود گنده، نه دیرینه، نه زرد
 کو همی جوشد ز خانه دم به دم
 کان رود در خانه‌ای از کوی‌ها
 از درون خویشتن جو چشمه را
 (بلخی، ۱۳۸۰، دفتر ۴، ص ۵۷۱).

عقل مسموع یا مکسبی یا اکتسابی که بار حافظه را سنگین می‌کند، کجا؛ و عقل مطبوع که انسان را تالی لوح محفوظ می‌کند، کجا؟! عقل یزدانی که چشمه‌اش در میان جان است و هرگز گندیده و کهنه و بد رنگ نمی‌شود، کجا؛ و عقل تحصیلی اکتسابی کجا که آبی است که چشمه‌ای جوشان ندارد و به خاطر باریدن باران، ساعاتی جریان می‌یابد، و بعد می‌خشکد؟!!

۳- عقل زمینی و عقل قدسی

عقل زمینی گرفتار ظواهر زندگی و اسیر زرق و برق جهان مادی و در بند سبک و سنگین کردن منافع دنیوی و معیشتی است؛ ولی عقل قدسی در پی علم حقیقی قدسی است که مرتبط با خالق هستی است، و نوری است که در شعاع و شدت و ضعف، متفاوت.

عقل قدسی «نوری» (است) که از وجود خداوند افاضه می‌شود، و بعد هم بدان باز می‌گردد. این جوهر قدسی که معرفت و علم را امکان‌پذیر می‌سازد، ارتباط انسان را با عالم کبیر و خالق هستی حفظ می‌کند و او را به یاد درون خودش می‌اندازد. این که از کجا آمده، و آمدنش بهر چه بوده، و به کجا خواهد رفت، به او جهان‌بینی‌ای عطا می‌کند که دچار پوچی و فساد و تنهایی در جهانی فاقد حقیقت معنوی به معنای امروزی و غربی آن نشود. این نیروی عقل به معنای سنتی آن به انسان امکان شهود می‌دهد و مجال تجلی حقایق در عمیق‌ترین صور ممکن را برای انسان میسر می‌کند. تهی شدن جان و ذهن انسانی از سرشت قدسی عالم، به صرفاً ناسوتی شدن علم و در نتیجه حذف شهود و ساحت ذوقی بشری منجر شده است». (رضوی، ۱۳۹۱، ص ۹۵).

عقل کلی، عرشی و عقل جزئی، فرشی است. انبیای الهی و اولیای صمدانی بر مسند عقل کلی تکیه زده‌اند، و واماندگان مادیات، گرفتار عقل جزئی‌اند. عقل ابراهیم خلیل کجا و عقل نمرود کجا؟! عقل فرعون کجا و عقل موسی کجا؟! عقل علی کجا و عقل معاویه کجا؟! عقل مالک اشتر کجا و عقل عمرو عاص کجا؟! آیا می‌توان قوم نوح و قوم لوط و افرادی چون ابولهب که در میان مشرکان مقام و موقعیتی داشت، و ابوجهل که بت‌پرستان او را ابوالحکم می‌نامیدند، را عاقل نامید؟! معاویه به ابلیس گفت:

صد هزاران را چو من، توره زدی	خفره کردی در خزینه آمدی
آتشی از تو نسوزم چاره نیست	کیست کز دست تو جامه‌ش پاره نیست
معرفت‌های تو چون بانگ صفیر	بانگ مرغان است لیکن مرغ گیر
قوم نوح از مکر تو در نوحه‌اند	دل کباب و سینه شرحه شرحه‌اند
عاد را تو باد دادی در جهان	در فکنندی در عذاب و اندهان

از تو بود آن سنگسار قوم لوط
مغز نمرود از تو آمد ریخته
عقل فرعون ذکی فیلسوف
بولهب هم از تو نااهلی شده
در سیاه آبه ز تو خوردند غوط
ای هزاران فتنه‌ها انگیخته
کور گشت از تو نیاید او و وقوف
بو الحکم هم از تو بوجهلی شده

ابلیس که می‌داند معاویه به عقل زمینی روی آورده و از عقل قدسی - همچون خودش - دور افتاده، به او پاسخ می‌دهد:

گفت ابلیسش گشای این عقد را
امتحان شیر و کلیم کرد حق
بی‌گنه لعنت کنی ابلیس را
نیست از ابلیس، از توست ای غوی
مَنْ مَحْكَمِ قَلْبٍ رَا وَ نَقْدٍ رَا
امتحان نقد و قلبم کرد حق
چون نبینی از خود آن تلبیس را
که چو روبه، سوی دنبه می‌روی
خُبُّكَ الْاَشْيَاءَ يُعْمِيكَ يُصِمُّ
نفسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا يَخْتَصِمُ

(بلخی، ۱۳۸۰، دفتر دوم، ص ۲۷۱ تا ۲۷۳)

علم سکولار امروز انسان را از فطرت الهی دور کرده است. چنان علمی که گریبانگیر غرب شده «نفی کننده هر اصل استعلائی و بی‌باور به خالق هستی» است. (همان، ص ۱۱۶).

انسان غربی می‌خواهد با تلاشی مذبوحانه «جایگزینی برای خدا و نیروی خلاقیت خالق بیابد. نظریه تکامل، چنین کارکردی دارد. ابزار خوبی است که باعث می‌شود ساده‌لوحانه از متافیزیک و هستی برین غفلت کنیم و خداوند را از صحنه هستی حذف کنیم. طبق این نظر، دیگر خداوند، محور عالم نیست و جهان چرخه‌ای بدون مرکز و بدون محور است. در این جهان بی‌خدا، نوعی وجود جدا افتاده و پوچ بی‌معنا باقی می‌ماند، و اغلب تکامل دوران، در این تجربه بدون محور

و مرکز، و طبعاً بدون هدف و فاقد معنا شریک هستند». (همان).
عقل غربی، عقل زمینی است، نه قدسی؛ عقل معاش است، نه معاد؛ عقل
شیطانی است، نه عقل رحمانی؛ بی جهت نیست که اقبال در پیامی بر بال باد صبا
نه بر بال ماهواره و سایت و اینترنت، به غرب می گوید:

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ	عقل تا بال گشوده است گرفتارتر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری	عجب این است که بیمار تو بیمارتر است
دانش اندوخته‌ای دل ز کف انداخته‌ای	آه ز آن نقد گرانبایه که در باخته‌ای!
عقل چون پای دراین راه خم اندر خم زد	شعله در آب دوانید و جهان برهم زد

(لاهوری، ۱۳۴۳، ص ۲۵۸).

جهان غرب با عقل زمینی خود می‌رود که ملل عالم را در ضلالت و هلاکت
غوطه‌ور سازد. در جهان شرق، چراغ عقل قدسی همچنان سوسوئی دارد. شرقی باید
از عقل قدسی مدد گیرد و شیفته و فریفته عقل زمینی و شیطانی فرنگی غربی نشود.

دانی از افرنگ و از کار فرنگ	تا کجا در قید ز نار فرنگ
زخم از او، نشتر از او، سوزن از او	ما و جوی خون و امید رفو
آن جهان‌بانی که هم سوداگر است	بر زبانش خیر و اندر دل شر است
کشتن بی‌حرب و ضرب آئین اوست	مرگ‌ها در گردش ماشین اوست

(همان، ص ۴۱۱ و ۴۱۲).

شواهدی از گفتار علوی

یکی از دو راهی که برای اثبات اعقل بودن امام علی علیه السلام پیموده‌ایم، مطالعه
برخی از گفتارهای آن امام همام است؛ زیرا «عطر آن است که خود ببوید،

نه آن که عطار بگوید».

مردم نادان - که ترفندها و نیرنگ‌ها و خیانت‌ها و بازیگری‌های معاویه را عقل می‌پنداشتند - می‌گفتند: معاویه خردمندتر و سیاستمدارتر از علی علیه السلام است. حضرتش در پاسخ فرمود:

«به خدا، معاویه خردمندتر از من نیست؛ ولی او حيله‌گری و خیانت می‌کند. اگر حيله‌گری ناپسندیده نبود، من (در نظر مردمی که حيله‌گری را عقلانیت می‌پندارند) از همگان خردمندتر بودم».^۱ (نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۰۰).

خلفاء پیشین از رهنمودهای امام علی علیه السلام و عقلانیت فوق‌العاده آن حضرت بی‌نیاز نبودند، و هرگاه با حضرت مشورت می‌کردند و نظرات صمیمانه او را الگو قرار می‌دادند، از نتایج عالی آن برخوردار می‌شدند، و هرگاه کوتاهی می‌کردند، صدمه می‌خوردند. عثمان اگر از رهنمودهای او استفاده می‌کرد، کشته نمی‌شد. مسلمانان در جنگ با ساسانیان با دشواری‌هایی روبه‌رو بودند. جنگ قادسیه برای هر دو طرف سرنوشت‌ساز بود. خلیفه دوم به فکر افتاده بود که شخصاً در میدان جنگ حضور یابد و جنگ را فرماندهی کند؛ ولی پیش از آن‌که تصمیم خود را عملی سازد، با حضرت مشورت کرد. بیانات حضرت در پاسخ خلیفه سیاست والای عقلانی حضرت را کاملاً به نمایش می‌گذارد.

از دیدگاه آن امام همام، پیروزی و شکست اسلام وابسته به زیادی و کمی نیروها نبوده است. خدا این دین را پیروزی و عظمت و اقتدار بخشیده است. جایگاه رهبر به‌سان ریسمان محکمی است که مهره‌ها را به هم ضمیمه و مرتبط می‌سازد. اگر رشته پاره شود، مهره‌ها پراکنده می‌شوند. مسلمانان به نعمت اسلام فراوانند، هرچند که به ظاهر اندکند. و اگر متحد باشند، صاحب قدرتند. خلیفه باید مانند محور آسیاب باشد و مردم را گرد خود جمع کند، و با کمک و همت

مردم جنگ را پیش ببرد. اگر ایرانیان خلیفه را در میدان نبرد بنگرند، می‌گویند: این؛ ریشه عرب است و اگر بریده شود، آسوده می‌شوند؛ از این رو به طمع می‌افتند؛ به علاوه، مخالفان هم پیمان‌شکنی می‌کنند. قطعاً خدای متعال از حمله دشمنان به اسلام از خلیفه ناخشنودتر است. اسلام اگر با کفر جنگیده، با فراوانی لشکر نبوده، بلکه به یاری و کمک خدا بوده است. (همان، خطبه ۱۴۶).

اگر انسان نامه ۳۱ نهج‌البلاغه و نامه ۵۳ را به دقت مطالعه کند، گواهی می‌دهد که یکی به لحاظ مطرح کردن مسائل تربیتی و دیگری به لحاظ تبیین مسائل سیاسی و مدیریتی به اوج رسیده است. چگونه ممکن است که یکی؛ هم استاد بی‌نظیر تعلیم و تربیت، و هم شاخص‌ترین اساتید سیاست و مدیریت و کشورداری باشد؟! همو بود که فرمود:

«قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُهُ». (همان، حکمت ۸۱). ارزش هرکسی به اندازه حسن او (در اندیشه و دانش و اخلاق و کردار است).

سید رضی رحمته الله علیه می‌گوید:

این؛ سخنی است که قیمتی برای آن، تصور نمی‌شود و هیچ حکمتی با آن برابر

نیست؛ و هیچ کلامی به مرتبه آن نمی‌رسد. (همان).

جاحظ معتقد بود که این حکمت علوی گوهری است که نمی‌توان قیمت آن را معلوم کرد، و حکمتی است که هم‌وزن ندارد، و سخنی است که هیچ سخنی به پای او نمی‌رسد. او اعتراف می‌کرد که اگر در کتابش تنها همین حکمت را می‌آورد، کافی بود؛ زیرا بهترین سخن آن است که اندکش از بسیار بی‌نیاز کند، و معنایش ظاهر باشد. (حسینی خطیب، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۶۹ و ۷۰).

او همان است که باید در وصفش گفت: «کلامش علی و سخنش مرتضی

است».^۹

آن زمانی که هیچ فیلسوفی درباره مفهوم وحدت، ژرفاندیشی نکرده و از وحدت حقیقیه حقه و وحدت حقیقیه ظلیه سخنی به میان نیامده بود و وحدت را با کثرت، و کثرت را با وحدت تعریف می‌کردند و عذر این تعریف دوری را بداهت تصویری آن دو مفهوم می‌شمردند، طایر تیزپرواز عقل نظری امام علی علیه السلام بر عرش اعلائی حکمت نظری نشست، و چنین زمزمه کرد:

«هر چیزی که مصداق وحدت است، مصداق قلت و محدودیت و کاستی و نقصان است، به جز خدای متعال که وحدتش نه تنها از هر کثرتی پیراسته است، بلکه از قلت و محدودیت و هرگونه کاستی و نقصانی به دور است».^{۱۰}
(نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۶۳).

یعنی آن وحدت صرف، یگانه‌ای نامتناهی است و ثانی ندارد. «این وحدت صرف همان است که وحدت حقه نامیده شده است... او به گونه‌ای است که هرچه را ثانی او فرض کنی، باز می‌گردد و اول می‌شود^۱ مقصود از این که می‌گویند: او واحد است به وحدت غیر عددی، همین است».
(طباطبائی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۷).

آگاهان به مسائل فلسفه الهی می‌دانند که این سخن ماندگار علوی، و این حکمت یادگار مرتضوی «چه قدر زیبا و عمیق و پرمعنی است! این جمله می‌گوید: هرچه جز ذات حق، اگر واحد است کم هم هست. یعنی چیزی است که فرض فرد دیگری مثل او ممکن است. پس خود او وجود محدودی است، و با اضافه شدن فرد دیگر بیشتر می‌شود و اما ذات حق، با این که واحد است به کمی و قلت موصوف نمی‌شود؛ زیرا وحدت او همان عظمت و شدت و لانهائی وجود، و عدم

۱. چرا که تعدد و تکثر مابه‌الامتیاز می‌خواهد و چون ثانی او مابه‌الامتیاز ندارد، خودش می‌شود.

تصور ثانی و مثل و مانند برای اوست. این مسأله که وحدت حق عددی نیست، از اندیشه‌های بکر و بسیار عالی اسلامی است و در هیچ مکتب فکری دیگر سابقه ندارد. خود فلاسفه اسلامی تدریجا بر اثر تدبیر در متون اصیل اسلامی بالخصوص کلمات علی علیه السلام به عمق این اندیشه پی بردند، و آن را رسماً در فلسفه الهی وارد کردند. در کلمات حکماء از قبیل **فارابی و بوعلی** اثری از این اندیشه لطیف دیده نمی‌شود. حکماء متأخر که این اندیشه را وارد فلسفه خود کردند، نام این وحدت را وحدت حقه حقیقیه اصطلاح کردند». (مطهری، ۱۳۵۴، ص ۶۳).

هرکس منکر عقل بودن امام علی علیه السلام است، باید بگوید که آیا در میان صحابه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله کسی پیدا می‌شود که چنین کلماتی بر زبان آورد؟! آیا کسی پیدا می‌شود که قوه فهم این گونه حکمت‌های ناب، که از خردی عالمتاب، تراوش کرده است، داشته باشد؟! او تنها یگانه زمانه خودش نیست. او از عجایب همه روزگاران است. او در میان خلایق، بعد از خدا و پیامبر خاتم، مصداق «احد» و «صمد» و «لم یکن له کفوا أحد» است.

صفی الدین حلّی از چکامه‌سرایان قرن هشتم هجری درباره‌اش گفت: «در صفات جمع اضداد شده است؛ از این‌رو مثل و مانند تو نایاب است. تویی زاهد، حکیم، حلیم، شجاع، جنگاور، عابد، فقیر و جواد. ذات تو برتر از آن است که در شعر بگنجد، و صفات تو فراتر از آن است که در معرض نقّادی قرار گیرد». (همان، ص ۲۹).

متأسفانه امثال احمد امین مصری به لحاظ ناآشنائی عرب با مفاهیم فلسفی، سخنان برخاسته از خرد ناب علوی را مجعول‌آشنایان با فلسفه یونان دانسته‌اند. (همان، ص ۱۳ و ۱۴). غافل از این‌که آن‌چه در بیانات عرشی امام علی علیه السلام آمده، از قلمرو اندیشه یونانی و غیر یونانی خارج است.

گفتار دانشمندان

یکی از نویسندگان برجسته مصری وجود امام علی علیه السلام را مجمع خصلت‌هایی معرفی می‌کند که در هیچ‌یک از خلفاء پدید نیامده است. یکی از آن خصلت‌ها دانش سرشار است.^{۱۱} (وجدی، ۱۳۵۶ق، ج ۶، ص ۶۵۹).

این دانش سرشار و بی‌کران از کجا آمد؟ در کدام مدرسه و مکتب آموخته شد؟ از کدام استاد؟

آیا نه این است که او به لحاظ عقل نظری و عقل عملی سرآمد دیگران بوده است؟ آیا نباید او را در عقلی که خودش آن را عقل مطبوع نامیده است، از برترین‌ها شمرد؟ آیا عقل او عقل کلی بود یا عقل جزئی؟ عقل قدسی بود یا عقل جزئی؟ شبیه به عقل بود یا حقیقت عقل و عقل حقیقی؟

شخصی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: عقل چیست؟ می‌فرماید: عقل وسیله پرستش خدای رحمان و اکتساب بهشت جاویدان است. پرسید: آنچه در معاویه بود، چه بود؟ فرمود: حقیقت‌ستیزی و شیطنت بود. چنین چیزی شبیه عقل است نه خود عقل.^{۱۲} (مجلسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۸).

می‌توان گفت: عقل معاویه عقل جزئی بود، نه عقل کلی. عقل زمینی بود، نه عقل قدسی.

عقل جزئی را به آذرخش تشبیه کرده‌اند که در یک آن می‌جهد و فرو می‌نشیند.

عقل جزوی همچو برق است و درخشش در درخشش کی توان شد سوی و خش نیست نور برق بهر رهبری بلکه امر است ابر را که می‌گری

(بلخی، ۱۳۸۰، دفتر چهارم، ص ۶۲۰).

آن که از عقل کلی بهره‌مند است، پیر عقل و دین است. صاحبان عقل جزئی ظاهریین و صاحبان عقل کلی باطن‌بین‌اند.

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی تا چو عقل کل تو باطن‌بین شوی
(همان، ص ۵۷۸).

عاقلی که از عقل کلی و قدسی برخوردار است، از نور پرفروغ چراغی که همیشه شعله‌ور است، برخوردار است. ولی صاحبان عقل جزئی و زمینی از چنان چراغی محرومند.

عاقل آن باشد که او با مشعله است او دلیل و پیشوای قافله است
پیرو نور خود است آن پیشرو تابع خویش است آن بی‌خویش رو
(همان، ص ۵۷۹).

شگفتی و حیرت ابن ابی الحدید

اگر کسی در کلمات پربار و بی‌مانند امام علی علیه السلام غور کرده باشد، درباره عقل بودن امام علی علیه السلام اندک تردیدی به دل راه نمی‌دهد. ابن ابی‌الحدید این توفیق را یافته که در میراث گرانبهای آن حضرت - یعنی نهج‌البلاغه - غور کند، از این رو می‌گوید:

«سبحان الله، جوانی از عرب در شهری مانند مکه بزرگ می‌شود، با هیچ حکیمی برخورد نکرده است. اما سخنانش در حکمت نظری بالادست سخنان افلاطون و ارسطو قرار گرفته است. با اهل حکمت عملی معاشرت نکرده است، اما از سقراط بالاتر رفته است. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۲م، ج ۱۶، ص ۱۴۶ نامه ۳۵).

اگر او از عقل قدسی و فطری و کلی برخوردار نبود، چگونه به مقامی رسید

که هیچ کلامی جز کلام خدا برتر از کلام او نباشد؟! او معتقد است که توحید و عدل و مباحث شریف الهی تنها در کلام آن حضرت شناخته شده و در ذهن هیچ یک از بزرگان صحابه چنین مطالبی خطور نکرده و فکرش را هم نکرده‌اند، تا چه رسد به این که درباره آن اظهار نظر کرده باشند. اگر درباره این موضوعات حرفی برای زدن داشتند، بر زبان می‌آوردند. این فضیلت برای امام علی علیه السلام از بزرگ‌ترین فضائل است.^{۱۳} (نگ؛ همان، ۱۹۶۰، ج ۶، ص ۳۴۶).

دیدگاه امام فخر رازی

او معتقد است که انسان‌ها به لحاظ کمال و نقصان، مراتبی متفاوت دارند، برخی به اندازه‌ای در فهم و ادراک ناقصند که به حیوانات نزدیکند، و برخی از فضیلت و کمال برخوردارند؛ اگرچه یکسان نیستند، ولی باید شخصی پیدا شود که از همگان فاضل‌تر و کامل‌تر باشد. او نه تنها در قوه نظری برترین اشخاص است، بلکه در قوه عملی نیز چنین است. برخی چنین انسانی را قطب جهان هستی می‌شمارند. او در نظام آفرینش اصل، و دیگران فرعند. شیعه امامیه او را معصوم و صاحب‌الزمان و امام غایب می‌شناسند و راست می‌گویند؛ زیرا او خالی از نقص و در زمان خود، مقصود بالذات و در میان مردم ناشناخته است؛ چنان‌که در اخبار الهی آمده که خدای متعال فرموده است: اولیاء من در زیر قبه‌های من پنهانند، و غیر من آن‌ها را نمی‌شناسد. او معتقد است که پیامبر اعظم و رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از همه انبیاء و از همه اولیائی که بعد از او می‌آیند، افضل و أكمل است. او به منزله خورشید و انبیاء و اولیاء دیگر - که هیچ زمانی - از وجود ذی‌جود آن‌ها خالی نبوده و نیست.

از نظر او امامی که قائم مقام پیامبر اعظم و نبی مکرم است، از همگان به او نزدیک‌تر است. او نسبت به خورشید عالم‌تاب نبوت، به منزله ماه است و دیگران به منزله ستارگانند، و مردم عوام باید از عقول آن‌ها بهره گیرند. (نگ: رازی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۰۵ تا ۱۰۷).

اهل درایت و انصاف، به خوبی پی می‌برند که او بدون ذکر نام امام علی علیه السلام - و علی الظاهر از روی تقیه -، هم برتری نظری و عملی او را اثبات کرده، و هم اعتقاد شیعه امامیه را در مورد اعتقاد به امام زمان علیه السلام پذیرفته است.

اوست که بعد از بحث‌های مفصلی درباره زمان و مکان و حدوث یا قدم عالم، می‌گوید: «این فصل را با حمد و ثنای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به پایان می‌بریم».^{۱۴} (همان، ج ۵، ص ۱۸۳).

و به دنبال آن، نیایشی نقل می‌کند از قول کسی که او را «مولانا الداعی إلی الله» لقب داده است، و گویا مقصودش همان حضرت است. (همان، ص ۱۸۴).

سخنی از خوارزمی، شارح فصوص

او معتقد است که آل رسول اهل و قرابت اوست. قرابت یا از راه صورت و معنی است، یا تنها از راه صورت، یا تنها از راه معنی. هرکس نسبت او با خواجه کائنات «از روی صورت و معنی صحیح گردد... یعنی در ظاهر و باطن مستقیم بود، خلیفه و امام و نائب و قائم مقام رسول صلی الله علیه و آله او باشد. خواه آن صحیح‌النسب پیش از او بود به صورت، چون اکابر انبیاء صلی الله علیه و آله و خواه بعد از او، چون اقطاب اولیاء، و بدین نسبت اشارت نمود آن‌جا که فرمود: الحُسَینُ مِنِّي و أَنَا مِن الحُسَینِ». (خوارزمی، ۱۳۷۹، ص ۶۶ و ۶۷).

خوارزمی به‌طور قطع متأثر از محی‌الدین عربی است که در باب ششم

فتوحات مکيه، نزديک‌ترين مردم به پيامبر خاتم را علی بن ابی طالب شمرده و او را امام عالم و سِرِّ همه انبياء معرفی کرده، و در باب بیست و نهم، پيامبر و اهل بیت علیهم‌السلام را عبد محض و پاک از همه پلیدی‌ها دانسته است. (همان).

مگر ممکن است که امام عالم، اعقل نباشد؟! آیا کسی که راز و رمز نبوت همه پيامبران است، آیا کسی که عبد محض است، آیا کسی که از همه پلیدی‌های نظری و عملی پالایش شده، باید از کسانی تبعیت کند که نه عبد محض بودند، و نه بر کرسی امامت عالم نشستند، و نه خدایشان مصداق آیه تطهیر شناخته است؟! اصولاً کسی که نایب پيامبر است، باید در معنی، خود او و به تعبیر قرآن، نفس او باشد. مولوی گفته است:

نی غلط گفتم که نایب با منوب گر دو پنداری قبیح آید نه خوب

(همان)

خورشید امامت و ولایت در سنت قولی و فعلی خود، اعقل بودن خود را آشکار ساخت؛ ولی کسانی بوده و هستند که خفاش‌وار تاب دیدن نور خورشید را نداشته و ندارند، و از آن گریزانند.

شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

دیدگاه مولوی

اشعار سنیانه مولوی در مثنوی کم نیست؛ ولی آنچه مورد عنایت این نوشتار است، شیفتگی و دل‌باختگی و صف‌ناپذیر او در برابر شخصیت والا و بی‌همتای او در برابر امیر عاشقان و پیشوای عارفان و فرمانفرمای مؤمنان است. او هرگاه به قبله روی نورانی علی علیه‌السلام توجه می‌کند، همچون پروانه‌ای است که

خود را به شعله چراغ می‌زند و فانی می‌شود.

او علی را معلم اخلاص، شیر حق، پاک از دغل، قبله‌گاه سجده ماه، افتخار انبیاء و اولیاء، شیر شجاعت ربانی، مظهر عالی‌ترین درجه مروت انسانی، ابر رحمت موسای کلیم، عقل کل، الگوی بصیرت و بصر، باز خوش‌شکار عرش، آموخته ادراک غیب، برافرازنده تیغ حلم، جاری‌سازنده آب علم، باب رحمت ابدی، مسندنشین بارگاه احدی، باب مدینه علم، شعاع آفتاب حلم، رساننده قشر به مغز و لباب، بخشنده نور به آفتاب، امیرالمؤمنین، تاج‌المتقین، باز پرافروخته، باز عنقاگیر، سپه‌شکن، بنده حق، عدم‌انگارنده غیر حق، سایه و حاجب خدا نه حجاب، کوه صبر، سر خیل عشق احد، غریق دریای نور، روضه مهر و سرور، مظهر اعلائی جود، آورنده عالی‌ترین درجه سجود، و.... می‌شناسد.

نیست آن‌جا جز صفات حق مرا
گنج‌ها و ملک‌های جاودان
آن‌چه اندر وهم ناید، بدهمش
خواجه روحم نه مملوک تنم
بی‌تن خویشم، فتی ابن الفتی
مرگ من شد بزم و نرگسدان من
حرص میری و خلافت کی کند
تا امیران را نماید راه حکم
تا نویسد او به هرکس نامه‌ای
تا دهد نخل خلافت را ثمر
فکرت پنهانیت گردد عیان

چون که حُرَم خشم کی بندد مرا
پس وفاگر را چه بخشم تو بدان
جاودانه پادشاهی بخش‌م
لیک بی‌غم شو شفیع تو منم
پیش من این تن ندارد قیمتی
خنجر و شمشیر شد ریحان من
آن که او تن را بدینسان پی کند
زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم
تا بیاراید به هر تن جامه‌ای
تا امیری را دهد جانی دگر
میری او بینی اندر آن جهان

(بلخی رومی، ۱۳۳۸، ص ۱۰۱ تا ۱۰۷).

با این همه فضائلی که مولوی برای امام پرهیزکاران شمرده، اگر در یک جمله از او می‌پرسیدند که: عقل صحابه کیست؟ می‌گفت: علی.

دیدگاه ابن سینا

او که در مسأله امامت و خلافت، وجوب استخلاف را از جانب پیامبر قطعی شمرده و استخلاف به نص را اصوب دانسته، معتقد است که اگر چنین کار خطیری (که در عصر غیبت کبرا اجتناب‌ناپذیر است) بر عهده امت گذارده شد، باید فردی را انتخاب کند که از عقل اصیل و اخلاق شریف و اعلیم برخوردار باشد و در صورت دَوْران امر میان عقل و اعلم، باید عقل را برگزینند. (ابن سینا ۱۹۶۰م، ص ۴۵۱ و ۴۵۲).

اگر ملاک در صورت تعارض عقل بودن است، قطعاً در صورت عدم تعارض نیز عقل بودن در درجه اول اهمیت است. آنچه در اعماق ذهن پویای سینوی نمود داشته، عقل بودن امام است؛ خواه استخلاف او به نص باشد یا به انتخاب.

ابن سینا در برخی از آثار خود، تصریح کرده است که امام علی علیه السلام در میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند «کلی عقلی» در میان جزئیات محسوس، و یا مانند «عقول قاهره» نسبت به «اجسام مادی» بود. (مطهری، ۱۳۵۴، ص ۴۳). او امام علی علیه السلام را فَلَک معرفت و خزینه عقل و مرکز دایره حکمت شناخته است. او که فیلسوفی بزرگ و دانشمندی سترک و جامع حکمت نظری و حکمت عملی بود و عقل کلی و قدسی و فطری خود را در تمام میدان‌های نظر و عمل به تکاپو درآورده بود، در برابر عقل مردم، و در پیشگاه حکیم‌ترین حکیمان امت اسلامی زانو می‌زند و می‌گوید:

تا باده عشق در قَدَح ریخته‌اند
با جان و روان بوعلی مهر علی
بر صفحه چهره‌ها خط لم یزلی
یک لام و دو عین با دو یاء معکوس

واندر پی عشق عاشق انگیزته‌اند
چون شیر و شکر به هم در آمیخته‌اند
معکوس نوشته است، نام دو علی
از حاجب و عین و انف با خط جلی

(دهخدا، ۱۳۴۵ش، ص ۶۵۲).

او می‌خواهد یک رهرو چالاک و یک عاشق بی‌باک باشد، به همین جهت است که در پی مطلوبی است جامع، و در جست‌وجوی انسانی است کامل؛ و چون او را یافته، دل به او سپرده و شیفتگی و دل‌باختگی خود را در چکامه‌ای عرضه داشته است. او می‌خواست در حرم کبریا نزول کند؛ چرا که می‌گفت:

ز منزلت هوس گر برون نهی قدمی
و لیک این عمل رهروان چالاک است

نزول در حرم کبریا توانی کرد
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

(همان، ص ۶۵۳).

دیدگاه صدرالمتألهین

او پس از ارائه سه برهان درباره عینیت ذات و صفات واجب‌الوجود، به منظور تقویت و تأیید مبنای خود با نقل قسمتی از نخستین خطبه نهج‌البلاغه که خطبه‌ای است بیانگر توحید ناب اسلامی و جوشیده از خرد ناب و بی‌مانند علوی، امام علی علیه السلام را به عنوان مولای خود، و مولای همه عارفان، و به عنوان امام خود و امام همه موحدان یاد کرده و اعلام داشته است که کلام او در دلالت بر عینیت ذات و صفات، بلیغ‌ترین و رساترین است. (نگ: صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ج ۶، ص ۱۲۷). سپس می‌گوید:

«این کلام شریف در عین اختصار، دربر دارنده بیشتر مسائل الهی و براهین آن‌هاست». (همان).

از نظر او «کلام امام علی علیه السلام - به لحاظ این که حضرتش منبع علوم مکاشفه و مصدر انوار معرفت است - بر نهایت تنزیه حق از شائبه امکان و ترکیب، تصریح کرده است».^{۱۵} (همان، ص ۱۳۱).

او معتقد است که نبوت و رسالت از روی زمین منقطع می‌شود و به حکم «لا نبی بعدی» نزول فرشته وحی متوقف می‌گردد؛ ولی حکم مبشرات و حکم امامانی که از هرگونه خطائی مصونیت دارند، استمرار می‌یابد. (همان، ۱۳۸۲، ص ۴۳۸). اطاعت این امامان به عنوان «اولی الامر» بر انسان‌ها واجب است؛ چرا که اقرار به ربوبیت و اذعان به رسالت و اطاعت امامت وسیله حفظ معرفت است، و افضل اعمال شمرده می‌شود. (همان، ص ۴۳۴).

چگونه ممکن است که شخصیتی در تمام ابعاد و جوانب حکمت عملی و نظری مصون از خطا باشد و اعقل نباشد. امام علی علیه السلام تالی نبوت ختمیه و پدر جسمی و روحی سایر امامان است.

او پیامبر و آتش را از تاریکی خاطرات گمراه‌کننده، و از طعن اوهام جاهلان ستیزنده، فراتر و برتر و والاتر شناخته، و آن‌ها را در آسمان بلندآشیان قدس و طهارت و عصمت و کرامت و عزت دیده است. (همان، ص ۴) بنابراین، اعقل بودن، جامه‌ای است زیبا بر روح پاکشان که پیامبر خاتم جلودار و امام علی علیه السلام نفس اوست. (آل عمران: ۳، آیه ۶۱).

دیدگاه اقبال

او عارفی فلسفی و فیلسوفی عرفانی است. آنان که گرایش عرفانی دارند، جویای قطب و پویای راه اویند.

به بیان دیگر؛ آن‌ها روحیه قهرمان‌جویی دارند و به تعبیر قرآن مجید، اسوه‌ای می‌جویند که از سیره و روش او پیروی کنند، و خود را شبیه او سازند. او معتقد است که یگانه بانوی زنان عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اسوه کامله زنان عالم است؛ زیرا حضرت مریم علیها السلام از یک نسبت عزیز است و او از سه نسبت:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
آن‌که جان در پیکر گیتی دمید	روزگار تازه آئین آفرید
بانوی آن تاجدار هل اُتی	مرتضی مشکل‌گشا شیر خدا
پادشاه و کلبه‌ای ایوان او	یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان‌سالار عشق

او در ادامه، امام علی علیه السلام را این‌گونه می‌ستاید:

آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیرالأمم
تا نشیند آتش پیکار و کین	پشت‌پا زد بر سر تاج و نگین

(اقبال لاهوری، ۱۳۴۳، ص ۱۰۳).

او در یک بیت دیگر، حضرت صدیقه را این‌گونه می‌ستاید:

نوری و هم آتشی فرمان برش	گم رضایش در رضای شوهرش
--------------------------	------------------------

چگونه ممکن است که کسی تاجدار «هل اُتی» و «مشکل‌گشا» و «شیر خدا» و صاحب اورنگ اسداللهی باشد، ولی در میان صحابه گرامی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اعقل نباشد؟!

چگونه ممکن است که آن عزیزترین همه بانوان عالم، خشنودی خود را در خشنودی او گم کند و از او بهتر و عاقل‌تری هم در میان اصحاب پیدا شود؟! اقبال هنگامی که در مقام بیان فلسفه حریت اسلامی و راز و رمز حادثه کربلاست، در وصف سالار کفن‌پوش آن میدان عشق و فداکاری می‌گوید:

آن امام عاشقان پور بتول سرو آزادی ز بستان رسول
 الله الله بباء بسم الله پدر معنی ذبح عظیم آمد پسر

(همان، ص ۷۴).

او خلافت قرآن را از این خاندان می‌داند؛ از این رو می‌گوید:

چون خلافت رشته از قرآن گیسخت حریت را ازهر اندر کام ریخت

(همان، ص ۷۵).

آری آن که باء بسم‌الله است، آن که خلافتش استحکام‌بخش رشته قرآن است، و آن که برای امت اسلامی حریت‌آفرین است، بدون شک اعقل صحابه است.

دیدگاه عبده شمالی

یکی از نویسندگان مصری که خواسته است تاریخ فلسفه اسلامی را به رشته تحریر درآورد و علی‌الظاهر - فلسفه اسلامی را شناخته و نفهمیده، بر آن است که حکمت علوی از قلمرو آنچه پیشینیان گفته‌اند، خارج نیست، ولی او به لحاظ منطق فطری، از همه قوی‌تر و به لحاظ تصرفات قیاسی، از همه تواناتر، و از لحاظ ارتباط فکری و برتری نفسانی و اعتلاء مبادی. از همه والاتر است. او در افق‌هائی دوردست‌تر، سیر کرده و اهدافی فراتر از دیگران داشته است. او مطابق گفته

شریف رضی از همه پیشینیان حکمت، گوی سبقت ربوده و کمتر تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفته است. آنچه دیگران نگفته بودند، بر زبان آورد و بر اقیانوسی احاطه یافت که گذشتگان از آن، دور مانده بودند. (نگ: شمالی ۱۹۶۵م، ص ۱۱۴).

جای تعجب است که چرا این نویسنده مصری نفهمیده یا نخواستہ بفهمد که حکمت علوی فوق آن مطالبی است که پیشینیان گفته‌اند؟! ای کاش برگفته‌ها و نوشته‌های ابن ابی الحدید مرور می‌کرد، و آن‌همه بر طبل تحریف نمی‌کوبید. او در شرح خطبه اشباح، علی را در مرتبه‌ای از الهیات می‌بیند که «ما فوق آن برای بشر متصور نباشد، و هرکس به هر مقام از خداشناسی برسد، بیشتر از آنچه علی شناخته و توصیف کرده است، نخواهد رسید، تا آن‌جا که می‌گوییم فراسوی مرتبه‌ای که علی داشت و می‌خواند و می‌شناساند، در خداشناسی نیست».

(صافی، ۱۳۷۵، ص ۱۵ و ۱۶).

متأسفانه از صدر اسلام تا امروز آن ابرمرد فرهیخته و اعقل مسلمانان که «معلم نمونه و برجسته مکتب خداشناسی اسلام، شاگرد اول پیغمبر، و نخستین خداشناس مکتب اسلام بود» (همان، ص ۱۴)، مورد بی‌مهری و احیاناً کم‌لطفی و کینه‌توزی واقع شده است.

جناب شیخ محمد عبده «با این‌که نهج‌البلاغه را قطعی‌الصدور از علی می‌داند، در رساله توحیدش از علی عليه السلام اقتباس نکرده، و در موارد متعدد، همان اشتباهات و مجادلات گذشتگان را تکرار کرده است و جای تأسف است که در این عصر، فرقه‌ای به نام وهابی... همان سخنان نامعقول مجسمه را در الهیات، با اصرار هرچه تمام‌تر عنوان می‌کنند». (همان، ص ۹).

عقل قدسی و فطری و کلی علوی با علم الهامی - و نه هر علمی - هماهنگ است. اگر انسان در مسائل عقلی پای بر بلندترین قله می‌نهد،

بدین لحاظ است که پیامبر اکرم ﷺ عقل را «وسیله‌ای دانسته که جهل را به بند می‌کشاند، به طوری که اگر آدمی تعقل ننماید، سرگردان و حیران می‌شود». (پور رستمی، طاهر نژاد، ۱۳۹۰، ص ۹۲).

به همین لحاظ است که «اگر مراد از علم، علم وحیانی و الهامی باشد،... یا نوری باشد که خداوند به سبب پاکی ضمیر به فرد افاضه کرده باشد، عقل با چنین علمی همسو و هم‌جهت بوده و هر جا چنین علمی باشد، قطعاً عقل نیز در آن جا حضور داشته و هر جا چنین عقلی باشد، می‌توان حضور این علم را مشاهده نمود». (همان).

دیدگاه علامه طباطبائی رحمته‌الله

وی در مقدمه بحث روایات معارف اسلامی که در شماره ۲ فصلنامه «مکتب تشیع» به چاپ رسیده، می‌فرماید:

«این بیانات در فلسفه الهیه یک رشته مطالب و مسائل را حل می‌کنند که علاوه بر این که در میان مسلمین مطرح نشده بود و در میان اعراب مفهوم نبوده، اساساً در میان فلاسفه قبل از اسلام که کتبشان به عربی نقل شده، عنوانی ندارند و در آثار حکمای اسلام که از عرب و عجم پیدا شده و آثاری از خود گذاشته‌اند، این مسائل همان‌طور در حال ابهام مانده و هر یک از شُرّاح و باحثین به حسب گمان خود تفسیر می‌کردند، تا تدریجاً راه آن‌ها تا حدی روشن و در قرن یازده هجری حل شده و مفهوم گردیدند یافت نمی‌شوند». (مطهری، ۱۳۵۴، ص ۷۲ و ۷۳).

آری عقل قدسی و کلی و فطری علوی بود که وارد مسائلی شد که نه در فلسفه‌های پیش از اسلام مطرح بود و نه اعراب با آن‌ها سر و کار داشتند، و نه حکمای اسلام از آن‌ها با خبر بودند.

وی ضمن شرح یک حدیث که در توحید صدوق از امام علی علیه السلام روایت شده می‌نویسد:

«اساس بیان روی این اصل است که وجود حق - سبحانه - واقعیتی است که هیچ‌گونه محدودیت و نهایتی نمی‌پذیرد؛ زیرا وی واقعیت محض است که هر چیز واقعیت‌داری در حدود و خصوصیات وجودی خود به وی نیازمند است، و هستی خاص خود را از وی دریافت می‌دارد». (همان، ص ۷۴).

دیدگاه استاد مطهری

این استاد نام‌آور، که تنها مرور یا سیری در نهج‌البلاغه داشته و توفیق تعمق کامل در اقیانوس ژرف کلمات امام علی علیه السلام نیافته است می‌گوید: «چاره چیست؟ بحث درباره کتابی مانند نهج‌البلاغه، اوج و حضيض‌ها و نشیب و فرازهایی دارد». (مطهری، ۱۳۵۴، ص ۵۷).

برخی گمان کرده‌اند که آن‌چه به امام علی علیه السلام منسوب است اصالت ندارد، بلکه «پس از پدید آمدن افکار معتزله از یک طرف و اندیشه‌های یونانی از طرف دیگر پیدا شده است. غافل از این‌که: چه نسبت خاک را با عالم پاک! اندیشه‌های معتزلی یا یونانی کجا و افکار نهج‌البلاغه‌ای کجا؟!». (همان، ص ۶۹).

آن‌هائی که پنداشته‌اند کلماتی از قبیل قِدَم و حدوث و وجود و عدم و مانند این‌ها که در نهج‌البلاغه آمده، مربوط است به دوره ترجمه آثار یونانی و عمدا یا سهوا در لابه‌لای کلمات آن حضرت، جای گرفته است. «اگر از الفاظ عبور کرده به معانی رسیده بودند، چنین فرضی را ابراز نمی‌داشتند. سبک و روش استدلال در نهج‌البلاغه با سبک و روش فلاسفه متقدم و

معاصر سید رضی و حتی تا قرن‌ها پس از سید رضی و گردآوری نهج البلاغه، صددرصد متفاوت است... شک نیست که فلاسفه اسلامی تحت تأثیر و نفوذ تعلیمات اسلامی برخی مسائل را در فلسفه وارد کردند که قبلاً نبود، و به علاوه در بیان و توجیه و استدلال بعضی مسائل دیگر، ابتکاراتی به وجود آوردند. در عین حال، با آن‌چه از نهج البلاغه می‌توان استفاده کرد، تفاوت‌هایی دارد». (همان، ص ۷۲).

نتیجه

با مروری که بر کاربردهای عقل داشتیم، معلوم شد که عقل نظری و عملی انسان به فطری و اکتسابی، زمینی و قدسی، جزئی و کلی قابل انقسام است، و اگر بخواهیم به زبان روز سخن بگوییم، باید عقل زمینی و جزئی را عقل سکولار، و عقل قدسی و کلی و فطری را عقل دین‌سالار بنامیم. عقل اکتسابی ممکن است تابع عقل سکولار باشد، و ممکن است در خدمت عقل دین‌سالار قرار گیرد. با توجه به توضیحاتی که در متن مقاله داده شد، باید امام علی علیه السلام را به لحاظ عقل دین‌سالار، اعقل صحابه، بلکه اعقل امت اسلام بدانیم. غزالی گوید: عاقل کسی است که به سیدالعقلاء علی علیه السلام تأسی جوید. همان که فرمود: «حق با رجال شناخته نمی‌شود. حق را بشناس، تا اهلش را بشناسی». (حسینی خطیب، ۱۳۹۵ق، ج ۴، ص ۲۰)

علی شاهی است بر اورنگ فرمان	علی ماهی است بر افلاک ایمان
بیاموز از کلامش علم دین را	همان استاد دانیان قرآن
تأسی ده بدو سیر و سلوکت	همان سر منشأ اسرار عرفان

بزن بر دامنش دست گدائی
 اگر زیبایی صورت بجوئی
 اگر زیبایی باطن بجوئی
 بیا رو کن به درگاهش که باشد
 ندیدم کس چنو در زنگانی
 مر او را در صف لاهوتیان جوی
 چو روز آید «له سبحا طوبیلاً»
 همان کز نعره‌اش شیران بلرزند
 اگر اعقل نبودی پس چه بودی
 اگر اعلم نبودی پس که بودی
 همی «عارف» سراید در ترانه

همان مسندنشین بزم احسان
 جمالش برتر است از پور کنعان
 کمالش برتر از موسی عمران
 امام جمله مولاشناسان
 فنای بارگاه قرب یزدان
 که او شد مستوی بر عرش رحمان
 دل شب، پیش حق، نالان و گریان
 چو نرگس بر یتیمان گشته خندان
 همان استاد یکتای حکیمان
 همان داننده اسرار پنهان
 نیاید مثل او در روزگاران

پی‌نوشت‌ها

۱. ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾.
۲. ﴿إِنَّا أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾. (حجرات/۱۳) ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ﴾. (نساء/۹۵) ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ﴾ (حدید/۱۰) ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر/۹) ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ﴾ (توبه/۲۰).
۳. لا بعث الله رسولاً ولا نبياً حتى يستكمل العقل و يكون عقله أفضل من عقول جميع أمته.
۴. و واجب أن تكون له خصوصية ليس لسائر الناس. و هو إنسان متميز عن سائر الناس بتأله.
۵. و من اجتمعت له معها الحكمة النظرية فقد صعد، و من فاز مع ذلك بالخواص النبوية كاد أن يصير ربا انسانيا و كاد أن تحلَّ عبادته بعد الله تعالى و هو سلطان العالم الأرض و خليفة الله فيه.
۶. تفكر ساعة افضل من عبادة ستين سنة.
۷. إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم.
۸. والله ما معاوية بأدهي مني و لكنّه يغدر و يفجر و لولا كراهية الغدر، لكنتُ من أدهي الناس.
۹. كلام عليّ كلام عليّ و ما قاله المرتضى مرتضى
۱۰. كل مسمّى بالوحدة غيره قليل.
۱۱. اجتمعت في عليّ خصال لم تجتمع لغيره من الخلفاء و هي العلم الغزير.

۱۲. تلك النكراء و تلك الشیطنة و هی شبیهة بالعقل و لیست بعقل.
۱۳. و اعلم أن التوحید و العدل و المباحث الشریفة الإلهیة ما عرفت الأ من كلام هذا الرجل و أن كلام غیره من أكابر الصحابة لم یضمن شیئا من ذلك أصلاً و لا كانوا یصورونه و لو تصوروه لذكروه و هذه الفضیلة عندی أعظم فضائله.
۱۴. و لنختم هذا الفصل بتحمید لأمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام.
۱۵. کلامه علیه السلام - إذ هو منبع علوم المکاشفة و مصدر أنوار المعرفة - ناص علی غاية تنزیهه تعالی عن شوب الامکان و التركیب.

کتابنامه

- قرآن.
۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ابی الحدید (۱۳۷۸ق) شرح نهج البلاغه، دار إحياء الكتب العربیة.
۳. ابن سینا (۱۴۰۴ق) الشفاء، الإلهیات، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
۴. انصاری هروی، خواجه عبدالله (۱۳۶۱ش) منازل السائرین، تهران، انتشارات مولی چاپ اول.
۵. بلخی، جلال الدین محمد (۱۳۸۰ش) مثنوی معنوی، تصحیح قوام الدین خرّمشاهی، انتشارات دوستان، چاپ پنجم.
۶. بلخی، جلال الدین محمد (۱۳۳۸ش) کلیات مثنوی، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
۷. پور رستمی، حامد و طاهر نژاد، محمد علی (۱۳۹۰ش) عقل و علم و تعامل آن‌ها در منظومه معرفتی شیعه، قیسات، شماره ۶، ص ۸۷ تا ۱۰۸.
۸. حسینی، خطیب عبدالزهراء (۱۳۸۰ق) مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بیروت، مؤسسه اعلمی چاپ دوم.
۹. خوارزمی، تاج الدین حسین (۱۳۷۹ش) شرح فصوص الحکم، تحقیق حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۰. دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۵ش) لغتنامه، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. رازی، امام فخرالدین (۱۴۰۷ق) المطالب العالیة، تحقیق احمد الحجازی، قم، منشورات شریف الرضی چاپ اول.

۱۲. رضوی، سید مسعود (۱۳۹۱ش) در مسیر سنت‌گرائی سید حسین نصر و مسائل معاصر، تهران، نشر علم، چاپ اول.
۱۳. شمالی، عبده، (۱۹۶۵م) تاریخ الفلسفة الإسلامية، بیروت، دار صادر، چاپ چهارم.
۱۴. صافی، لطف‌الله (۱۳۷۵ش) الهیات در نهج‌البلاغه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
۱۵. صدرالدین محمد شیرازی (۱۳۸۱ش) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، تصحیح احمد احمدی، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول.
۱۶. صدرالدین محمد شیرازی (۱۳۸۲ش) الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، تصحیح محقق داماد، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول.
۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۰۴ق) نهاییه‌الحکمة، به اشراف نورانی، قم، مؤسسه‌النشر الإسلامی.
۱۸. لاهوری، اقبال (۱۳۴۳ش) کلیات اشعار فارسی، تهران کتابخانه سنائی.
۱۹. لقمان (۱۳۹۱ش) گنجینه حکمت، کرج، انتشارات پرهیب، چاپ اول.
۲۰. مجلسی، محمد باقر (بی تا) بحار الأنوار، ج ۱، تهران، دارالکتب الإسلامیة.
۲۱. مجلسی، محمد باقر (۱۳۷۹ق) بحار الأنوار، ج ۶۹، المکتبه الإسلامیة.
۲۲. مجلسی، محمد باقر (۱۳۹۵ق) بحار الأنوار، ج ۷۸، تهران المکتبه الإسلامیة.
۲۳. مطهری، مرتضی (۱۳۵۴ش) سیری در نهج‌البلاغه، قم، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی.
۲۴. وجدی، محمد فرید (۱۳۵۴ق) دائره‌المعارف القرن العشرين، مصر، مطبعة دائرة المعارف القرن العشرين چاپ سوم.
۲۵. یتربی، دکتر سید یحیی، فلسفه عرفان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم.

